

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

سازمان زنان ۸ مارچ (ایران-افغانستان)

۲۷ نومبر ۲۰۱۷

کنترول بدن من حق من است، نه هیچ دولت، نه هیچ مذهب و نه هیچ فردی!

امسال در شرایطی خودمان را برای مبارزات «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان» آماده می‌کنیم که سه سال از مبارزات مردم اصفهان علیه اسیدپاشی‌های زنجیره‌ای می‌گذرد؛ و یک سال از تظاهرات و قدرت‌نمایی جهانی



زنان علیه به قدرت رسیدن دولت فاشیستی ترمپ در امریکا. در نظر اول ظاهراً این دو مناسبت هیچ رابطه‌ای با هم ندارند اما کافی است کمی، فقط کمی دماسنج وضعیت زنان را دقیق‌تر بررسی کنیم تا رابطه درونی روشنی بین آن‌ها بیابیم. کافی وضعیت زنان در سراسر جهان و همچنین ایران بحرانی‌تر شده است؟! و زنان گستره و اشکال وسیع‌تری پیدا کرده است؟! چرا جنگ علیه زنان شدیدتر شده است؟! و چرا هرچه این جنگ یک‌طرفه علیه زنان خشونت علیه زنان «عادی‌تر»، «طبیعی‌تر» و اجتناب‌ناپذیر به این روزها موقعیت بحرانی زنان به‌قدری عادی و طبیعی به زنان وجود داریم تا این جنایات بر ما اعمال شوند تا در نهایت گزارش‌های سالانه نهادهای دولتی و جهانی را پُر کنیم و سالی یکبار موضوعی برای طرح‌های «سال آینده» و عیاری برای تخصیص بودجه به دست‌شان بدهیم. در عمل اما این حقیقت که این آمار و ارقام مربوط به زنانی است از گوشت و پوست که آزار و آسیب می‌بینند، درد می‌کشند و تخریب می‌شوند و اکثراً آینده‌ای برای خودشان متصور نیستند، جایی در این بررسی‌ها ندارد. درحالی‌که برای ما زنان - از هر طبقه، سن، ملیت، مذهب، گرایش جنسی و ... - خشونت جنسیتی پدیده‌ای است که با آن متولد می‌شویم، به اشکال مختلف آن را در طول زندگی‌مان تجربه می‌کنیم و خیلی اوقات از شدت اعمال این خشونت جان خود را از دست می‌دهیم. خشونت برای ما اخبار رسانه‌ها یا عنوان یکی از روزهای



مناسبت هیچ
در جهان و ایران
است بفهمیم چرا
چرا خشونت علیه
عریان‌تر و
شدت می‌گیرد،
نظر می‌رسد؟
نظر می‌رسد که گویا ما
ستون‌های آمار رسانه‌ها و
گزارش‌های سالانه نهادهای دولتی و جهانی را پُر کنیم و سالی یکبار موضوعی برای طرح‌های «سال آینده» و عیاری
برای تخصیص بودجه به دست‌شان بدهیم. در عمل اما این حقیقت که این آمار و ارقام مربوط به زنانی است از گوشت
و پوست که آزار و آسیب می‌بینند، درد می‌کشند و تخریب می‌شوند و اکثراً آینده‌ای برای خودشان متصور نیستند، جایی
در این بررسی‌ها ندارد. درحالی‌که برای ما زنان - از هر طبقه، سن، ملیت، مذهب، گرایش جنسی و ... - خشونت
جنسیتی پدیده‌ای است که با آن متولد می‌شویم، به اشکال مختلف آن را در طول زندگی‌مان تجربه می‌کنیم و خیلی اوقات
از شدت اعمال این خشونت جان خود را از دست می‌دهیم. خشونت برای ما اخبار رسانه‌ها یا عنوان یکی از روزهای

سال نیست، خشونت موقعیتی است که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ تضمینی است برای حفظ و بازتولید رابطهٔ فرودست اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک زنان؛ نشانهٔ اعمال رابطهٔ سلطهٔ مرد بر زن؛ و ضرورتی است برای بقای یک سیستم مبتنی بر انواع و اقسام نابرابری؛ از نابرابری طبقاتی گرفته تا نابرابری ملی، مذهبی، جنسیتی و

در این دنیای نابرابر طبقاتی، فرودستی زن رابطهٔ به اصطلاح طبیعی بین زن و مرد محسوب می‌شود. درحالی‌که خلاف «طبیعت» آن زنان در سراسر جهان روزانه برای پایه‌نی‌ترین حقوق خود به شکل فردی و جمعی بی‌وقفه مبارزه می‌کنند. زنان برای این‌که قربانی تجاوز، ازدواج اجباری، تجاوز محارم، تن‌فروشی، فقر، بارداری یا مادری اجباری، ضرب و شتم، اسیدپاشی، قتل ناموسی، آزار و اذیت جنسی و ... نشوند، بی‌وقفه مبارزه می‌کنند. زنان چه آگاه باشند چه نه در مرکز این مبارزات، تلاش‌شان برای به دست آوردن حق تعیین سرنوشت و کنترل بدن‌شان قرار گرفته است. این تضاد دشواری مرکزی زنان با ساختار طبقاتی پدر/مردسالار حاکم است. این ساختار چه از طریق دولت، قانون، مذهب، جامعه، فرهنگ، عرف، سنت ... و چه افراد (عمدتاً مردان) سعی در کنترل بدن، اراده و سرنوشت زنان دارد یعنی از طریق سه حلقهٔ درهم‌تنیدهٔ خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی زنان را به انقیاد در می‌آورد. هرچند در بین این سه حلقهٔ خشونت علیه زنان، خشونت دولتی حلقهٔ اصلی و عمده است. حلقه‌ای که دو حلقهٔ دیگر را به حرکت درآورده، تولید و بازتولید، محافظت و هدایت می‌نماید.

ساختار دولت مردسالار از طریق خشونت سازمان‌یافتهٔ ذاتی، سیستماتیک و منسجم دولتی و از طریق دادن امتیازات مردسالارانه علیه زنان، نیمی از جامعه را علیه نیمهٔ دیگر متحد کرده و از این طریق کلیت جامعه را تحت انقیاد در می‌آورد. به همین دلیل حلقه‌های خشونت اجتماعی و خانگی نیز حلقه‌های ضروری برای تحمیل و تحکیم خشونت دولتی هستند. به این شکل همهٔ زنان قربانیان مستقیم یا غیرمستقیم سیستمی هستند که در همهٔ جهان زنان را هدف قرار داده؛ و در چارچوبهٔ آن هیچ زنی در هیچ زمان و هیچ مکانی مصونیت ندارند، چه زنان «سلب‌ریتی» هالیوود، چه زنان آواره از جنگ، چه در کوچه‌های خلوت، چه در فضاهای مجازی، چه در اتاق‌های کنفرانس دانشگاهی، چه در مدارس روستائی، چه در پارلمان‌ها و لوی‌جرگه‌ها، چه در خانه و اتاق‌خواب و ... زنان قربانیان این سه حلقهٔ درهم‌تنیدهٔ خشونت هستند.

هرچند کماکان «خانه» یک زن ناامن‌ترین مکان برای اوست اما منشأ این ناامنی را باید در جای دیگر جست. کماکان چه در کشورهای توسعه‌یافتهٔ امپریالیستی و چه در کشورهای تحت سلطه، دولت‌ها منشأ این خشونت سازمان‌یافته‌اند که به کمک بازوهای رسمی و غیررسمی خود ایدئولوژی و مناسبات ضد زن را در جامعه سازماندهی و تقویت می‌نمایند. شاید این‌طور به نظر بیاید که در کشورهای سرمایه‌داری / امپریالیستی با تدوین قوانین «برابر» و قوانین حمایتی از زنان دولت‌ها از این چرخه خارج‌شده‌اند اما باید با صراحت و قاطعیت اعلام کنیم: **خیر! کماکان دولت‌ها منشأ اصلی تولید و حفظ رابطهٔ نابرابر بر اساس مالکیت خصوصی هستند.** دولت‌هایی که برای حفاظت از این رابطهٔ قدرت، عظیم‌ترین دستگاه‌های اداری، نظامی و ایدئولوژیک و ... را در دست دارند. چراکه حفظ رابطهٔ مردسالارانه بر اساس مالکیت خصوصی یکی از ارکان ایدئولوژیک و یکی از پایه‌های زیربنایی سیستمی است که هدف آن کسب سود و مافوق سود است و بدن زنان نیز یکی از کالاهای بسیار سودزاست.

به همین دلیل است که امروزه با هر چه بحرانی‌تر شدن نظام سرمایه‌داری، با رشد و روی کار آمدن دولت‌های دست راستی و قدرت گرفتن نیروهای راست و فاشیست‌ها در سراسر جهان که در پی بازسازی و تقویت عقب‌افتاده‌ترین، پوسیده‌ترین و ارتجاعی‌ترین ارزش‌ها، ایده‌ها و مناسبات هستند، مسألهٔ کنترل بر بدن زنان تبدیل به یک موضوع به‌شدت سؤال بر انگیز شده است و خشونت علیه زنان به شکل افسارگسیخته‌ای افزایش یافته است. اتفاقی نیست که یکی

از برجسته‌ترین حملات ترمپ چه در کمپین انتخاباتی‌اش و چه پس از به قدرت رسیدن، علیه زنان بود. اگرچه او کمپین انتخاباتی‌اش را بر مبنای برتری مردانه و فرودستی زنان، برتری سفیدپوستان، شونیسم ملی، تهدید به حمله علیه پناهمجویان و مسلمانان، مسابقه تسلیحات هسته‌ای و جنگ‌افروزی، تخریب هرچه بیشتر محیط زیست و ... طراحی و اجرائی کرد اما عکس‌العملی که زنان نسبت به روی کار آمدن او انجام دادند خود نشان داد که تا چه اندازه این عقب‌گرد تاریخی زنان را هدف قرار داده که متقابلاً در آمریکا و سراسر جهان این حمله را بی‌پاسخ نگذاشتند. خیزش زنان در آمریکا و سایر کشورهای اروپایی علیه گسترش اشکال مختلف خشونت نمی‌تواند نافی این حقیقت باشد که در این رویارویی موضوع کنترل بر بدن زن و مشخصاً موضوع «حق سقطجنین» مرکزی و گرهی است. اتفاقی نیست که باوجود افزایش اشکال مختلف و حاد خشونت مانند تجاوز، تن‌فروشی، پورنوگرافی و ... موضوع «حق سقطجنین» در مبارزات جنبش زنان برجسته شده است؛ و اعمال نفوذ و فشارهای نیروهای راست افراطی، فاشیست‌ها و بنیادگرایان مذهبی نیز به موضوع بازپس‌گیری یا محدود کردن یا ندادن حق سقطجنین گرمخوردده است. چون موضوع حق سقطجنین به شکل برجسته و بی‌واسطه‌ای موضوع حق کنترل بر بدن زن را نشانه می‌گیرد؛ کنترل دولت، مذهب و مرد بر بدن زن را بازتعریف و تحکیم می‌کند؛ و همچنین بیش از سایر اشکال خشونت بر زنان در کشورهای امپریالیستی، در این حیطه امکان دخالت دولت، قانون، مذهب و ... یعنی کنترل دولتی آشکار وجود دارد. مسلماً نیروهای راست، فاشیست‌ها و بنیادگرایان مذهبی و ... نگران «اول»ی که ناخواسته بارور شده یا یک فتوس نیستند، نگران جنین هم نیستند، مسأله صرفاً رابطه میان زن و مرد، زن و نظام طبقاتی حاکم است. مسأله تقویت و حفاظت از روابط مردسالارانه سیستم سرمایه‌داری است برای حفظ جایگاه فرودست زن در آن. آن‌ها می‌خواهند کنترل بدن و قدرت تولیدمثل زن را در دست داشته باشید، چون کنترل تولیدمثل در جامعه طبقاتی یکی از اهرم‌های اصلی ستم بر زن و تعیین سرنوشت و آینده اوست تا برای همیشه برده و فرودست باقی بماند.

شاید این تلاش دولتی و رشد ایدئولوژی‌های ارتجاعی مذهبی و مردسالار برای بازپس‌گیری حقوق زنان و به عقب راندن‌شان بیش از همه برای ما زنان ایرانی قابل‌لمس و پی‌آمدهای دردناک آن آشکار باشد. برای ما که می‌دانیم مرتجعین چگونه به اسم خدا و با کمک دین و مذهب بدن زن را با پوشش اسلامی (حجاب، برقع، روسری و ...) می‌پوشانند تا قوای جنسی مردان تحریک نشود. برای ما که می‌دانیم حجاب چه اجباری و چه «اختیاری» زن را تبدیل به یک سوژه جنسی می‌کند که باید کنترل شود؛ و از همین طریق سلطه مرد بر زن تثبیت می‌شود. برای ما که دیده‌ایم دولت تئوکراتیک جمهوری اسلامی پس از به قدرت رسیدن، برای به عقب راندن و ارباب جامعه اولین حمله خود را علیه زنان - برای اجباری کردن حجاب - سازماندهی کرد. این دولت واپس‌گرا برای تثبیت ایدئولوژیک حاکمیت بنیادگرای اسلامی نیاز به اجباری کردن حجاب و کنترل دولتی بر بدن زنان داشت. چون حجاب در ساختار جمهوری اسلامی صرفاً یک پوشش نیست. برای حکومت اسلامی «حجاب اجباری» هم از زاویه نفی آزادی پوشش زنان و هم از زاویه تعیین محتوای این پوشش اهمیت دارد. در ایران نوع خاصی از پوشش اجباری است که فقط در چارچوب قوانین و حاکمیت اسلامی قابل توضیح است؛ در چارچوب یک نظام ایدئولوژیک به‌غایت مردسالارانه که زنان در آن صرفاً ابزار تولید نسل و شهوت هستند. در نظامی که پیش‌فرض قطعی حاکمیت در مورد زنان این است که زنان موجوداتی ناقص‌العقل، صغیر، اغواگر، شهوت‌انگیز و مظهر فساد هستند؛ بنابراین باید هم تحت چتر حمایت عناصر ذکور قرار گیرند؛ باید هم پتانسیل‌های اغواگرانه‌شان توسط مردان کنترل‌شده و از طریق کانال‌های شرعی و «قانونی» - مثل ازدواج و صیغه - مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در ساختاری که زن کشتزار و مایملک مرد قلمداد می‌شود باید هم مجوز ورود به این قلمرو توسط قانون تعیین و کنترل شود. بیش از هر چیز حجاب چه اجباری و چه «اختیاری»

ابزاری برای نشان دادن جایگاه فردوست و فرمان‌بردار زن است. سمبل تحت انقیاد و برده بودن زنان توسط مردان یعنی نمایندگان نرینه خداوند بر روی زمین. حجاب اجباری به شکل برجسته‌ای نشان می‌دهد که در این رابطه قدرت زنان توسط مردان و دولت اسلامی کنترل می‌شوند و از این طریق جایگاه حاکم و محکوم تعیین و تثبیت می‌گردد. به همین دلیل هم حجاب اجباری پرچم سیاسی دولت‌های تئوکراتیک اسلامی است که بر بدن زنان به اهتزاز در آمده است، حتی در کشورهای غیراسلامی هم حجاب «اختیاری» از همین محتوا برخوردار است. حجاب در کشورهای اسلامی برجسته‌ترین شکل کنترل و اعمال خشونت دولتی و نماد کنترل بدن، اراده و سرنوشت زنان است که جز ارکان حکومت‌های اسلامی و یکی از اصلی‌ترین مرزهای تمایز آن‌ها با سایر دولت‌های سرمایه‌داری است.

حجاب به شکل فشرده‌ای موقعیت زنان تحت حاکمیت اسلام را نشان می‌دهد و اعلان می‌کند حکومت اسلامی حکومتی است که در آن زنان تحت انقیاد و کنترل مردان و نمایندگان «برگزیده» خداوند قرار دارند. البته و متأسفانه این سناریو صرفاً محدود به ایران نشد. در تمام کشورهای اسلامی حاکمیت یا قدرت را به دست گرفته یا درصدد کسب آن هستند این سناریو تکرار شده یا می‌شود. در افغانستان بنیادگرایان اسلامی برای به عقب راندن جامعه شدیدترین حملات را به زنان کردند و این تلاش‌ها در دولت دست‌نشانده آمریکا - که مدعی آزادی زنان بود - کدگذاری و قانونی شده‌اند. در عراق، لیبیا، سوریه و ... هم همین سناریو تکرار شد و اسلامی شدن حکومت نسبت مستقیمی با به انقیاد درآوردن زنان و خصوصاً مسئله حجاب داشت. داعش هم به‌عنوان آخرین ورژن از بنیادگرایی اسلامی پا را فراتر گذاشت و حتا فروش زنان در بازار بردگان را نیز احیاء کرد. در ترکیه نیز اسلامی شدن یک کشور لائیک با موقعیت زنان و پذیرش حجاب نسبت مستقیم دارد. در تمام کشورهای اسلامی رابطه قدرت مرد بر زن بر اساس اسلام کدگذاری می‌شود که حجاب برجسته‌ترین سمبل آن است.

به همین خاطر ما زنان کشورهای تحت سلطه و حکومت‌های تئوکراتیک به‌خوبی لمس و درک کرده‌ایم که چرا مبارزه ما زنان برای رهایی به مبارزه برای حق کنترل زن بر بدنش گره‌خورده است؛ و چرا زنان بدون شورش و عصیان در مقابل تمام نیروها، ساختارها، قوانین و افرادی که می‌خواهند بدن، سرنوشت و اراده آن‌ها را تحت کنترل و انقیاد درآورند نمی‌توانند قدمی در راه پایان گذاشتن بر خشونت علیه زنان بردارند؛ و چرا مبارزات ما هم‌زمان باید علیه بنیادگرایی مذهبی و سرمایه‌داری امپریالیستی پدر/مردسالار باشد.

بله! ما زنان در بستر تاریخ قربانیان مطیعی نبوده و نیستیم. هرگز از عواقب شورش و سرکشی نهراسیده‌ایم، هرچند بهای گزافی پرداخته‌ایم. نه ساحره‌سوزان مرعوب‌مان کرده است و نه اسیدپاشی‌های زنجیره‌ای به زنان «بحجاب». امروز باز هم بدون هیچ واهمه‌ای اعلام می‌کنیم که ما زنانی «غیرطبیعی» هستیم، چون ما رابطه سلطه، کنترل و فرمان‌برداری را بر نمی‌تابیم، چون به‌هیچ‌عنوان هیچ‌یک از اشکال خشونت را بر نمی‌تابیم. ما نه‌تنها طرفدار حق کنترل زن بر بدنش هستیم، نه‌تنها طرفدار آزادی انتخاب پوشش هستیم، نه‌فقط طرفدار آزادی سقط‌جنین هستیم، نه‌تنها مخالف حجاب اسلامی هستیم، نه‌تنها طرفدار رهایی زنان هستیم ... بلکه پیگیرانه خواستار تغییر این جهان به‌وسیله یک انقلاب عمیق و ریشه‌ای در مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دنیا هستیم و خوب می‌دانیم که زنان یکی از کنشگران خشمگین این انقلاب خواهند بود.

سازمان زنان ۸ مارچ (ایران-افغانستان)

نومبر ۲۰۱۷